فصل‌نامه علمی ـ پژوهشی پژوهش‌نامه‌ی تاریخ اسلام
سـال چهارم، شماره چهاردهم، تابستان ۱۳۹۳
صفحات ۷۵ – ۹۹

قومیت‌گرایی در عصر امویان[۱]

منصوره زارعان[۲]

چکیده

جامعه جزیره العرب بنابر اصول و قواعد جاهلیت عربی اداره می‌شد. ظهور اسلام در این منطقه به دگرگونی این اصول انجامید. اسلام، اصولی را امضا و اصولی را رد کرد. قوم‌گرایی و قبیله‌گرایی، از خصال جاهلی پیش از اسلام بود که اسلام سخت با آن مخالفت می‌کرد. پیامبر(ص) به شیوه‌های گوناگون با این خصلت جاهلی مبارزه کرد، اما این خصلت ریشه‌دار ماندگار بود؛ چنان‌که پس از ایشان دوباره سر برآورد. حاکمیت جامعه اسلامی پس از پیامبر(ص) و خلفای نخستین، به دست امویان افتاد و حاکمان اموی ۹۱ سال بر جغرافیای مسلمان‌نشین حکم راندند و در این دوره بلند، قومیت‌گرایی و قبیله‌گرایی دوباره در جامعه مسلمانان تأثیر گذارد. این پژوهش نشان می‌دهد که قوم‌گرایی و قبیله‌گرایی در این برهه تاریخی به چه شکلی نمایان شده است. بر پایه یافته‌های تاریخی، همه حاکمان اموی از خاندان بنی‌امیه و از تیره سفیانی و مروانی بودند. هم‌چنین والیان، فرمان‌داران و استان‌داران، فرماندهان جنگ، قاضیان و ائمه جماعات، بیشتر عرب و به‌ویژه قریشی و اَموی بودند. رفتار حاکمان با عجمان بسیار ناشایست بود. عرب بر عجم بسی فضیلتی داشت و غیر عرب از حقوق انسانی محروم بود. این تحقیق به روش توصیفی ـ تحلیلی صورت گرفته است.

واژگان کلیدی

قبیله‌گرایی، قوم‌گرایی، حکومت امویان، بنی‌امیه، موالی.

---

۱. تاریخ دریافت ۹۲/۱۱/۱۸، تاریخ پذیرش ۹۳/۳/۱۲

۲. استادیار دانشگاه الزهراء، گروه زنان و خانواده، تهران، ایران. man.zarean@gmail.com

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.4.0]

طرح مسأله

قبیله‌گرایی در تاریخ شبه جزیره عربستان، پدیده‌ای ریشه‌دار بود؛ چنان‌که قرآن درباره قوم‌گرایی، تفاخر و عصبیت قومی و تلاش مردمان آن‌جا برای برتری دادن قوم و قبیله خود بر دیگرن می‌فرماید: «کار شما بدان‌جا رسید که به تفاخر بر زندگان خود کفایت نکردید، بلکه به شمردن قبور روی آوردید» (۱۰۲: ۱و۲). قبیله، ملاک برتری و بزرگی این افراد و سیاست عرب بر پایه قبیله‌گرایی استوار بود. منازعات قبیله‌ای بسی رواج داشت. قبایل قیس و کلب (عرب شمال و جنوب)، قیس و تغلب، ربیعة و مضر تمیم و قیس و...، با یک‌دیگر در رقابت و تنازع بودند. البته برخی از قبایل هنگامی که هم‌پیمان می‌شدند یا بر اثر ازدواج‌های قبیله‌ای، از مخاصمه با یک‌دیگر دست می‌کشیدند یا مصالح دیگری، آنان را به هم می‌پیوست. خصلت قبیله‌گرایی و قوم‌گرایی بر سلوک اعراب چیرگی داشت و در سطح‌های گوناگون دیده می‌شد. بیشتر عرب از غیر عرب برتر بود و گاهی قبایلی از عرب، خود را برتر از دیگر قبایل عربی می‌دانستند. این قومیت‌گرایی بارها به بی‌حرمتی و تضییع حق دیگران می‌انجامید.

باری، با ظهور اسلام مبارزه با این سلوک آغاز شد (عاملی، ۱۴۱۴: ۱۱۱). اسلام با قوم‌گرایی، قبیله‌گرایی و هر گونه‌ای از تبعیض و بی‌عدالتی مبارزه کرد و با شعار برابری و برادری، همه مسلمانان را در یک سطح می‌دانست و فضیلتی را جز با معیار تقوا، به افراد نسبت نمی‌داد. از دید اسلام، خداوند انسان‌ها را در قالب قبیله، گروه و قوم یا زن و مرد آفریده و تأکید کرده است که این ناهم‌گونی تنها برای شناختن یک‌دیگر است نه مایه برتری‌جویی قومی بر قوم دیگر. بر پایه اندیشه اسلامی، برتری انسان‌ها از خلقت و طبیعت آنان سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه از فضیلت‌های اکتسابی آنان برمی‌آید. برتری انسان به تقوا و پرهیزکاری و علم و مجاهده در راه خداست (حجرات، ۱۳؛ زمر، ۹؛ نساء، ۹۵).

بنابراین، از دید اسلام برتری افراد بر پایه نژاد و قبیله سیاه یا سفید بودن یا بر پایه زبان و کلام، استوار نیست. پیامبر اکرم(ص) نیز بر پایه همین آموزه الاهی، بارها در قول و عمل، به مبارزه با قوم‌گرایی و قبیله‌گرایی برمی‌خاست. زمانی که قوم عرب و

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.4.0]

برخی از قبایل عربی درباره برتری خود دعوی می‌کردند، پیامبر اکرم(ص) می‌فرمود: عرب بر عجم برتری ندارد و رنگ پوست معیار برتری نیست، بلکه تقوای الاهی تنها ملاک برتری است (ابن‌عبدربه، ۱۳۸۴: ۳/ ۴۸۰). او عزت و شرافت و کرامت را ویژهٔ قوم خاصی نمی‌دانست، بلکه به شیوه‌های گوناگون می‌کوشید خصلت قبیله‌گرایی را از میان ببرد و برابری و برادری را در جامعه نهادینه کند. او تساوی و برابری افراد بشر را به دندانه‌های شانه تشبیه می‌کرد (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۲/ ۳۴۸) و سلمان فارسی را عزیز می‌داشت و می‌فرمود: سلمان از ما اهل‌بیت است (شهر آشوب، ۱/ ۸۵). نیز بلال حبشی سیاه‌پوست، از یاران نزدیک و مؤذن ایشان بود. پیامبر(ص) حفظ هویت دینی و انسجام اجتماعی را تنها بر اساس دین و اخلاق، مهم می‌شمرد و رسم جاهلی قوم‌گرایی را نمی‌پذیرفت، اما آیا این شیوه جاهلی یک‌سره از میان رفت؟

این پژوهش با بررسی برهه تاریخی پس از پیامبر(ص)؛ یعنی دوره حکومت امویان، درباره رواج خصلت قومیت‌گرایی در این دوره گزارش می‌کند. پرسش‌های اصلی تحقیق چنینند:

۱. آیا قومیت‌گرایی در دوره حکومت امویان رواج داشته است؟

بر پایه این پرسش، می‌توان فرضیات زیر را در این تحقیق بررسید:

الف) گمان می‌رود قومیت‌گرایی در دوره امویان رایج بوده باشد.

ب) گمان می‌رود قومیت‌گرایی در انتخاب کارگزاران، مجریان و مدیران مناطق، مؤثر بوده باشد.

پیش از بررسی موضوع به چند پژوهش در این زمینه اشاره می‌شود:

۱. تحقیق هادی وکیلی (۱۳۷۹) با عنوان «حکومت امویان و مبانی مشروعیت آن»

نویسنده در این مقاله معتقد است که امویان در سراسر دوره حکومتشان، مجری نظریه «برتری عرب بر عجم» بودند و این عرب‌گرایی در این دوره نود ساله، هر روز شدیدتر می‌شد. او در جایی دیگر می‌گوید: امویان از سویی از اهرم‌های اصلی فشار در دوره راشدین برای احیای جاهلیت عربی بودند و از دیگر سو، این خصلت دیرین قبایل و شیوخ عرب را می‌شناختند و آشکارا به دفاع از عرب و برنشاندن آن بر صدر، می‌پرداختند و خود بر موج احساسات و تعصبات عربی سوار و از پشتیبانی بیشتر مردم

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.4.0]

برخوردار می‌شدند (وکیلی، ۱۳۷۹).

۲. تحقیق علی ناظمیان‌فرد (۱۳۷۹)

این مقاله تلخیصی از *الامویون و الخلافه*، نوشته حسین عطوان است. نویسنده معتقد است امویان بر اثر انتساب عثمان به خانواده بنی‌امیه، در آغاز خود را ولیّ دَم او می‌دانستند و در پی قصاص قاتلان وی بودند و پس از حکمیت و دست‌یابی به قدرت، ادعا کردند که خلافت حق آنان است و این حق را از عثمان به ارث برده‌اند؛ سپس بر این ادعا نزد شامیان افزودند که خلافت را از طریق پیامبر به ارث گرفته‌اند و سرانجام با روی آوردن به جبرگرایی و تبلیغ اینکه خداوند آنان را برای حاکمیت بر مسلمانان برگزیده است، در پر کردن خلأ مشروعیت خویش می‌کوشیدند (ناظمیان، ۱۳۷۹).

۳. تحقیق پروین ترکمنی‌آذر (۱۳۸۰)

این مقاله با عنوان «موقعیت اهل تشیع در ایران دوره اموی» به نمونه‌هایی اشاره می‌کند که افرادی تنها بر اثر حمایت از خاندان بنی‌هاشم کشته شدند. او در این مقاله به فتوحات بنی‌امیه در ایران اشاره می‌کند و از معارضه‌های ایرانیان با آنان و شرکت ایرانیان در قیام‌هایی در برابرشان، گزارش می‌دهد. او معتقد است که حضور ایرانیان در حرکت‌ها و جنبش‌های اعتراض‌آمیز و خون‌خواهی خاندان پیامبر(ص)، بر علاقه و آشنایی ایرانیان به تشیع دلالت می‌کند (ترکمنی‌آذر، ۱۳۸۰).

هر یک از این پژوهش‌ها، حکومت بنی‌امیه را بررسیده و به آسیب‌شناسی این حکومت پرداخته است، اما این نوشته با نگاهی جامعه‌شناختی، بر یکی از آسیب‌های برجسته در دوره حکومت امویان؛ یعنی قومیت‌گرایی تأکید می‌کند و پی‌آمدهای ناگوار آن را برای جامعه برمی‌رسد.

مفهوم‌شناسی

مقصود از قوم‌گرایی، قومیت‌مداری و برتری و امتیاز قومی بر قوم دیگر یا گروهی بر گروه دیگر است. قوم‌مداری؛ یعنی اینکه به کسانی بر اساس نژاد و رنگشان، امتیازی

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.4.0]

داده شود و دیگران از آن امتیاز محروم بمانند یا به آنان ظلم شود (عـاملی، ۱۴۱۴: ۷۷). روح الامینی معتقد است: قوم‌مداری یعنی اینکه قوم یا قبیله‌ای فرهنگ خـود را برتـر از فرهنگ دیگر اقوام بپندارد و به فرهنگ اقوام دیگر به دیده تحقیر بنگرد. «این معیار قوم مداری،در ارزیابی‌های اسطوره سنتی، اعتقادی و تاریخی همه گروه‌های اجتماعی وجود دارد و آثار هر کدام از مورخین جهـان را کـه ملاحظـه کنـیم، مـی‌بینیم کـه دیگـران را وحشی، عجیب و غریب و بی‌تمدن خطاب می‌کنند» (روح الامینی، ۱۳۷۰: ۱۵۶).

گیدنز معتقد است: «افراد ممکن است نسبت بـه گروه‌هـایی کـه خـود را متعلـق بـه آن می‌دانند تعصبات مثبت داشـته باشـند و نسـبت بـه دیگـران دارای تعصـبات منفـی باشـند» (گیـدنز، ۱۳۷۴: ۲۶۳). تعصـبات قوم‌مدارانـه بـا نگـرش واقع‌بینانـه و علمـی متناقض است و واقعیات را نادیده می‌گیرد. تعصبات قوم‌مدارانـه موجـب می‌شـود کـه جامعه از توانایی‌ها و استعدادها و شایستگی‌های فراوانی محـروم بمانـد و تنهـا کسـان خاصی از قوم و قبیله‌ای مشخص، کارهای مهم را به دست گیرنـد و آنهـا را دسـت بـه دست میان خود بگردانند.

مفهوم قوم‌گرایی در منابع علوم اجتمـاعی، بـا مفـاهیم دیگـری همچـون قشـربندی، طبقه‌بندی، نابرابری اجتماعی، نژادگرایی و استثمار همراه است. مفهوم قشـربندی را در ادبیات جامعه‌شناختی، درباره طبقه‌بندی مواضع و پایگاه‌های اجتماعی بـه کـار می‌برنـد «موضـع اجتمـاعی یـا پایگـاه اجتمـاعی مکـان امکانـات و مضـایق در شـبکه فرصت‌هاست»(چلبی، ۱۳۸۹: ۱۷۰).

جامعه‌هایی که دیرگاهی در یک مرحله بمانند یا بـه کُنـدی تغییـر کننـد، زمینـه‌هایی فراهم می‌آورند تا اختلافات طبقه‌ای موجود تثبیت و ریشه‌دار و پردامنه شوند (اگبرن و نیم کف، ۱۳۸۸: ۲۰۷). دامن زدن بـه قومیـت و قومیـت‌گرایی، بـه تمایزهـای طبقـاتی بیشـتری در جامعـه خواهـد انجامیـد. طبقـات فرادسـت و فرودسـت در جـوامعی بـا گرایش‌های قومیت‌مدارانه، از یک‌دیگر بیشتر فاصله می‌گیرند و تمایزهای طبقاتی بسیار پر رنگ می‌شود. اشراف روز به روز بر قدرت خود خواهند افزود و زیردستان ضـعیف و ضعیف‌تر خواهند شد.

مفهوم نژاد از دیگر مفاهیم همراه بـا قومیـت‌گرایی اسـت. نژادگرایـی در بسـیاری از

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.4.0]

نمونه‌ها، محیط قضاوت را تیره و تار می‌کند؛ چنان‌که افراد هم‌نژاد، درباره توانایی‌ها و استعداد دیگر نژادها نمی‌اندیشند. گاهی نژادگرایی پی‌آمد سیاست‌های خودخواهانه حاکمان است. فکوهی معتقد است: «باور به امکان طبقه‌بندی نژادها یا حتی اقوام، به هیچ رو استدلال علمی را در بر ندارد. آنچه در واقع در تقریباً تمام استدلال‌های نژادی مطرح می‌شود، برتری‌های سیاسی یا برتری‌های اجتماعی و فرهنگی ناشی از یک برتری سیاسی اولیه است و به هیچ عنوان نمی‌تواند برتری بیولوژیک را به صورت مستقیم نشان دهد» (فکوهی، ۱۳۸۱: ۱۱۷– ۱۱۸).

تبعیض نیز از دیگر مفاهیم وابسته به قومیت‌گرایی است که گیدنز درباره‌اش می‌نویسد: «تبعیض به فعالیت‌هایی اطلاق می‌شود که حق اعضای یک گروه را برای استفاده از فرصت‌هایی که در برابر دیگران گشوده است، سلب می‌کند» (گیدنز، ۱۳۷۴: ۲۶۳). تساوی در فرصت‌ها و امکانات، اصل انسانی پذیرفته و با تبعیض، نژادگرایی و قومیت‌مداری یک‌سره متعارض و متقابل است.

امویان و قومیت‌گرایی

نظام اجتماعی و سیاسی عرب بر پایه قوم و قبیله استوار بود. رسم‌ها و قواعد اجتماعی و سیاسی نیز بر همین پایه بنیاد می‌یافت. صلح و جنگ، قراردادها و پیمان‌ها، روابط و ازدواج، همه با توجه به قوم و قبیله برنامه‌ریزی می‌شد. قوم‌گرایی خصلتی پسندیده و پذیرفته به شمار می‌رفت و بر شجاعت و مباهات و عزت یک قوم، دلالت می‌کرد. هویت قومی بر هویت دینی غالب بود و قبیله‌گرایی بس رواج داشت.

۱. قومیت‌گرایی در حاکمیت

امویان سلسله‌جنبان تفکر برتری عرب به‌ویژه قریش و بنی‌امیه بر دیگران بودند. آنان «در تمام دوره حکومتشان مجری نظریه برتری عرب بر عجم بودند و این عرب‌گرایی در طی این دوره نود ساله روز به روز شدیدتر و پر رنگ‌تر شد» (وکیلی، ۱۳۷۹: ۱۴). آنان از اعتقاد به جبر در امور کمک گرفتند و به مردم پذیراندند که حکومتشان قضای الاهی و خواست خداوند بوده است. شاعران هم‌اندیشه با با امویان نیز آنان را در این زمینه هم‌راهی و پشتیبانی می‌کردند.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.4.0]

بنـــی خلفـــاء الله مهـــلا فإنمـــا یبوئهـــا الـــرحمن حیـــث یریـــد
ادا المنبـــر الغربـــی خـــلاه ربـــه فـــإنّ أمیـــر المـــومنین یزیـــد

(عطوان، ۱۹۸۶: ۶۵)

قریش از قبیله‌های معروف عرب بود که بر اثر برخورداری‌اش از منصب کلیـدداری، تولیت و سقایت حاج، قدرت و شوکتی داشت. معاویه به علی(ع) نوشته بود: ما و شـما فرزندان عبد منافیم، اما امیر مؤمنان انتساب بنی‌امیه را بـه قـریش و عبـدمناف یک‌سـره انکار کرد و در پاسخ معاویه فرمود: مهاجر مانند آزادشده نیست و دارانده نسب روشـن و درست مانند کسی نیست که خودش را به قریش منتسـب می‌کنـد (مجلسـی، ۱۴۰۳: ۵۴۴). به‌رغم این انکار، امویان با چنین انتساب دروغینی، خود را قرشی می‌دانستند و از این‌رو، شایسته پایگاهی بلند و حکومت را حق خود می‌شمردند و شرط قریشـی بـودن حاکمان را اصلی قطعی می‌دانستند. بنابراین، راویان حدیث را به جعـل حـدیث دربـاره شرافت این قوم واداشتند؛ چنان‌که روایـات بسـیاری در شـرافت آنـان جعـل کردنـد و حاکمیت قریش رنگ و بویی دینی به خود گرفت. یکی از این راویان می‌گوید: «کسـی که به قریش اهانـت کنـد بـه خداونـد اهانـت کـرده اسـت» (ابن‌منظـور، ۱۹۸۸: ۳۱۸). هم‌چنین گفته‌اند منسوب بودن به قریش، از شروط امامت است یا امامت باید در قریش بماند (البغدادی الاسفراینی، ۱۴۱۹: ۳۴۹). هدف آنان در جعل چنـین احـادیثی، اسـتوار کردن پایه‌های حاکیت امویان و توجیه آن بود.

پیش از این، ابوسفیان درباره ابوبکر (از طایفه بنی‌تیم) گفتـه بـود: چـرا حکومـت در دست کم‌شمارترین و ذلیل‌ترین قوم قریش افتاده است (عبدالرزاق، ۱۳۹۲ ق: ۵/ ۴۵۱). حاکمان اموی خود را «خلـیفـة‌الله» می‌خواندند و معتقـد بودنـد حاکمیـت مسـلمانان باید تنها در دست قوم قریش به‌ویژه امویان باشد. عبیدالله بن‌زیاد و حصـین بن‌نمیـر از کسانی بودند که مروان بن‌حکم را بر ولایـت مسـلمانان تحـریض می‌کردنـد (ابن‌کثیـر، ۱۴۰۸ ق: ۸/ ۲۶۳).

اعراب به‌ویژه امویان بر پایه این باور که برترین قومَند، امتیازهای فراوانی برای خـود می‌شمردند و از امکانات و فرصت‌های بسیاری برخوردار بودند، اما غیـر عـرب و غیـر

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.4.0]

اموی را از حقوق طبیعی‌اش محروم می‌کردند. آنان بعثت پیامبر را میان قوم عرب، نشانه حقانیت شیوه خود و خود را مجاز می‌دانستند که بر همه اقوام و قبایل دیگر مسلط باشند. چهارده نفر در دوره خلافت امویان (۴۱ ـ ۱۳۲ ق) حکومت کردند که همه آنان از خاندان بنی‌امیه (سه نفر از تیره سفیانی و یازده نفر از تیره مروانی) بودند و هر یک از آنان، جانشین خود را معین می‌کرد.

عثمان از خاندان بنی‌امیه بود و معاویه با استدلال به خون‌خواهی او، راه را برای حاکمیت خود هموار کرد. پیش از ظهور اسلام (دوره جاهلیت)، خاندان بنی‌امیه رهبری نظامی قریش را در دست داشتند و گویی اندیشه حاکمیت بر جامعه، از آن زمان از ذهن امویان دور نشده بود و آنان همواره در اندیشه بازگشت به حاکمیت بودند. معاویه در عصر عمَر، ولایت شام را در دست داشت و در زمان عثمان، شام محکوم حاکمیت مطلق او بود. او بنیان‌گذار حکومت اموی به شمار می‌رود و پس از سی سال از رحلت پیامبر(ص)، با شعار خون‌خواهی عثمان و دفاع از مظلومیت او، به میدان سیاست آمد. امام حسن(ع) بر اثر وضع آن روزگار، پذیرنده صلحی تحمیلی او شد. تبلیغات معاویه و جعل احادیث در فضل و شرافت معاویه و خاندانش، زمینه را برای حاکمیت او فراهم کرد که حسن بن‌علی(ع) راهی جز پذیرش صلح نمی‌دید. معاویه با نیرنگ، حاکمیت را از آنِ خود کرد و بر همه سرزمین‌های اسلامی چیره شد و بیش از نوزده سال بر جامعه مسلمانان حکم راند.

معاویه در آستانه پایان یافتن زندگی‌اش، با سفارش به پیروان خود، فرزندش یزید را به ولایت‌عهدی‌اش برگزید، اما منش و روش یزید با آموزه‌های اسلامی و سلوک مسلمانی، یک‌سره متناقض بود. مغیره بن‌شعبه با اعتراف به اینکه جانشینی یزید به امت رسول‌الله زیان رساند، چنین می‌گوید: «پای معاویه را به زیان امت محمد در چنان رکابی نهادم؛ لغزان و ژرف که از آن هرگز به در نیاید» (ابن‌اثیر، ۱۳۸۲: ۲۱۳۸). خود معاویه دلیل بیعت گرفتنش را برای یزید، خوف از اضطراب امر مسلمانان و وحدت آنان می‌خواند و می‌گفت: خوف دارم که امت محمد را بعد از خودم مانند گوسفند بدون چوپان رها کنم (ر.ک، عطوان، ۱۹۸۶: ۵۳). باری، حق شرعی و قانونی خاندان بنی‌هاشم در امر حکومت، غصب شده بود.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.4.0]

سرانجام معاویه از ترس اینکه حکومت به بنی‌هاشم برسد، به‌رغم ناشایستگی یزید، کار و بار حکومت را به او واگذارد و به او سفارش کرد: این پیمانی است که معاویه با فرزندش یزید می‌بندد ... و اینکه بنی‌امیه و آل عبدشمس بر بنی‌هاشم و فرزندان عثمان بر فرزندان علی بن‌ابی‌طالب مقدم داشته شوند (ابن‌اعثم، ۱۴۰۶ ق: ۴/ ۳۵۳). کسان بسیاری (صحابه و برخی از فرزندان خلفا و برخی از هم‌سران پیامبر) با او درباره جانشینی یزید سخت مخالف بودند؛ زیرا این انتخاب را با ارزش‌های اسلامی ناسازگار می‌دیدند و آن را خطایی بزرگ می‌دانستند و مقدم داشتن فرزند معاویه را بر خودشان به‌رغم شایستگی‌ها و کمالات و علمشان، بر نمی‌تافتند (عطوان، ۱۹۸۶: ۵۲). عایشه نیز در آغاز کار مخالف ولایت‌عهدی یزید بود و معاویه را از این کار منع می‌کرد، اما معاویه انتصاب یزید را قضای الاهی می‌دانست و در این‌باره به جواز امامت مفضول بر فاضل استناد می‌کرد.

مروان بن‌حکم از دیگر مخالفان ولایت‌عهدی یزید بود. گویی او باور داشت که حکومت باید در خاندان قریش (تیره مروانی) بماند. او در اعتراض به این انتصاب، به معاویه می‌گوید، «ای پسر ابوسفیان کارها را منظم بدار و از حکومت دادن کودکان چشم بپوش. بدان که در قوم تو مردان لایق همانند تو هستند که رعایت آنان بایسته است» (مسعودی، ۱۳۸۷: ۲/ ۳۲).

سعید بن‌عثمان بن‌عفان بر معاویه خرده گرفت که پدرم سبب شد تا تو به این مقام برسی و اینک تو یزید پسرت را جانشین خود برمی‌گزینی و من به این منصب سزاوارترم؟! یزید به وساطت برخاست و معاویه پس از عزل عبیدالله بن‌زیاد، حکومت خراسان را به او داد (ر.ک، ابن‌خلدون، ۱۳۸۳: ۲/ ۲۷).

پس از یزید، نوبت به فرزندش معاویه رسید. به گزارش منابع تاریخی، او نمی‌خواست کار حکومت را بپذیرد، اما حکومت می‌بایست در دست امویان می‌ماند. بنابراین، او را سفارش می‌کردند که حکومت را از دست نگذارد. مسعودی به نقل از عبدالله بن‌همام سلولی می‌نویسد، «یزید خلافت را از پدرش گرفت. ای معاویه تو نیز از یزید بگیر (این سخن کیست؟) خلافت را به شما داده‌اند. آن را دست به دست ببرید و آن را به جای دور مرانید» (مسعودی، ۱۳۸۷: ۲/ ۵۷).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.4.0]

معاویة بن‌یزید از خلافت کناره گرفت و کار به دست مروانیان؛ یعنی تیره‌ای دیگر از بنی‌امیه افتاد. خلفای مروانی نیز بیعت با ولایت‌عهدی را برای حفظ وحدت و البته حفظ حاکمیت در خاندان خود، لازم می‌دانستند و می‌خواستند از این طریق خلافت در دست فرزندان مروان بن‌حکم و نوادگانش از فرزندان عبدالملک بن‌مروان بماند (ر.ک، عطوان، ۱۹۸۶: ۵۳).

مروان پسر حکم بن‌عاص بن‌بنی امیة بن‌عبد شمس، نخستین خلیفه مروانی بود که او نیز پیش از مرگش برای فرزندانش عبدالملک و عبدالعزیز بیعت گرفت. معروف است که عبد العزیز از دنیا رفت و از این‌رو، زمینه برای ولایت‌عهدی پسران عبدالملک، ولید و سلیمان فراهم شد. او پسرانش ولید و سلیمان را به ترتیب به جانشینی خود برگزید (یعقوبی، ۲/ ۲۸۰). پس از سلیمان، عمر بن‌عبدالعزیز و پس از او، برادر سلیمان، یزید بن‌عبدالملک وارث خلافت شدند. پس از یزید، هشام برادرش و ولید فرزندش به جای آنان نشستند. ولید برای فرزندانش حکم و عثمان از مردم بیعت گرفت (یعقوبی، ۲/ ۳۳۱)، اما پس از او یزید بن‌ولید عبدالملک به حاکمیت رسید. پس از او برادرش ابراهیم که مادرش کنیز بود به حاکمیت رسید و سرانجام مروان حکومت را به دست گرفت.

بنابراین، حکومت سراسر موروثی و تنها در دست دو تیره سُفیانی و مروانی (از قبیله‌های قریشی اموی) بود. انتخاب خلیفه در دوره خلفای راشدین به رأی اجتماع صورت می‌گرفت، اما حاکمان اموی پیش از مرگ خود جانشینانشان را بیشتر از میان فرزندانشان برمی‌گزیدند و از مردم برای آنان بیعت می‌گرفتند. پس از فوت یا عزل هر حاکمی، پسر یا برادر یا بستگان نزدیک او حکومت را در دست می‌گرفت.

کنیززادگان در دوره اموی پَست و ناچیز شمرده می‌شدند، اما اصل وراثت در حاکمیت به اندازه‌ای استوار بود که بر کنیززادگی غالب می‌شد؛ چنان‌که برخی از حاکمان اموی از کنیززادگان این خاندان بودند. برای نمونه، ابراهیم بن‌ولید و مروان بن‌محمد کنیززادگانی از قبیله بنی‌امیه به شمار می‌رفتند که بر اثر همین انتساب می‌توانستند حاکم باشند. رسم ولایت‌عهدی دو گانه که در

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.4.0]

دوره مروانیان بنیاد یافت، بارها به نزاع حاکمان با یک‌دیگر می‌انجامید و هر کسی می‌کوشید دیگری را از صحنه بیرون کند، اما هدفش حفظ جانشینی در فرزندان اموی بود.

۲. قومیت‌گرایی در انتخاب کارگزاران

بیشتر پیشه‌های مهم در دوره امویان، در دست اعراب به‌ویژه اعراب قرشی اموی بود. والیان، فرمان‌داران، استان‌داران و فرماندهان جنگ از اعراب به‌ویژه خاندان اموی و نزدیکان آنان و گاهی از هم‌پیمانان آنان بودند. این انتصاب‌ها در دوره‌های گوناگون صورت می‌پذیرفت. قومیت‌گرایی و قبیله‌گرایی در دوره بیشتر حاکمان اموی بسیار رواج داشت.

«پس از اینکه حکومت معاویه در عراق تثبیت گردید، وی مغیرة بن‌شعبه ثقفی را استان‌دار کوفه نمود و به او اختیار تام داد» (ولهوزن، ۱۳۷۵: ۱۴۲. نیز ر. ک، بلاذری، ۱۹۹۶ م: ۳۹۰ و ۴۰۰). بلاذری هم‌چنین نقل می‌کند که به توصیه عمرو بن‌عاص، مغیرة بن‌شعبه ثقفی والی کوفه شد (بلاذری، ۱۹۹۶، ۴۰۰). او تا زمان مرگش والی معاویه در کوفه بود (شعری، ۱۳۶۱: ۱۲۱). پس از مرگ مغیره، «معاویه کوفه را نیز به زیاد داد و او نخستین کس بود که حکومت عراقین؛ یعنی بصره و کوفه را با هم داشت» (مسعودی، ۱۳۸۷: ۲/ ۲۹).

مغیره از قبیله بنی‌ثقیف بود که پیمان دوستی با قبیله بنی‌امیه بست. او از دشمنان بنی‌هاشم و کسانی بود که پیوسته به علی(ع) دشنام می‌داد و آن حضرت را بر منبر لعن می‌کرد. زیاد نیز کسی بود که معاویه او را برادرخوانده خود و پسر پدرش ابوسفیان خواند. جایگاه بنی‌هاشم در کوفه با روی کار آمدن معاویه، فروافتاد و از این‌رو، کوفه نزد معاویه منطقه‌ای حساس و راهبردی (استراتژیک) بود. او می‌کوشید معتمَدان خود را بر آن‌جا بگمارد. از این‌رو، «عبدالله بن‌عمرو بن‌عاص را به فرمان‌داری کوفه برگماشت. مغیرة بن‌شعبه به نزد وی آمد و گفت، عبدالله را بر کوفه گماشتی و پدرش را بر مصر؛ تو فرمان‌روایی در میان دندان‌های شیر هستی. معاویه او را بر کنار کرد و مغیره را بر آن گماشت... (انساب الاشراف، ۲/ ۴۰۰. ر.ک، ابن‌کثیر، ۱۴۰۸: ۴/ ۲۴). خاندان اموی با قبیله بنی‌هاشم آشکارا دشمنی می‌کردند و می‌کوشیدند این خصومت را در جامعه

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.4.0]

نهادینه کنند؛ چنان‌که «مغیرة بن‌شعبه در ایام حکومتش در کوفه، در مجالس و خطبه‌های خود بسیار بر علی می‌تاخت و بر عثمان دل می‌سوزاند» (ابن‌خلدون، ۱۳۸۳، ۲، ۱۶). مغیره نیز کسانی را به کار گمارد که کینه خاندان بنی‌هاشم در دل داشتند. «چون مغیره در کوفه بر سر کار آمد، کثیر بن‌شهاب را بر شارسان ری گماشت. او بر تخت سخن‌وَری ری، ناسزای بسیار به سرور مؤمنان علی می‌داد» (ابن‌اثیر، ۱۳۸۲: ۵/ ۲۰۲۹).

رقابت درباره پیشه‌های مهم در این خاندان سخت شد و هر کسی مقامی را طلب می‌کرد. بنابراین، «... معاویه بر آن شد که عتیبة بن ابی‌سفیان را بر بصره گمارد. ابن‌عامر با وی به سخن پرداخت و گفت: مرا در بصره سپرده‌ها و دارایی‌هاست. اگر مرا بر بصره نگماری، آنها از دستم بشوند. معاویه او را بر بصره گمارد ... خراسان و سیستان را نیز پیوست فرمان‌روایی او ساخت» (ابن‌اثیر، ۱۳۸۲: ۵/ ۲۰۳۳. نیز ر. ک: ابن‌کثیر، ۱۴۰۸: ۴/ ۲۴). بنابراین، معیار انتصابات، شایستگی نبود.

معاویه پس از عزل مروان، ولید بن عتبة بن ابی‌سفیان را به ولایت مدینه گمارد. ولایت کوفه در این زمان از آنِ ضحاک بن‌قیس و ولایت بصره از آن عبیدالله بن‌زیاد و ولایت خراسان بر عهده سعید بن‌عثمان بود (ابن‌کثیر، ۱۴۰۸: ۸/ ۸۸). ضحاک بن‌قیس معروف به الضحاک الفهری نیز از خاندان قریش و از تیره اموی به شمار می‌رفت (ر.ک: زرکلی، ۱۹۸۴: ۳/ ۲۱۴) و سعید بن‌عثمان نیز اموی قرشی بود. حکم بن‌ولید والی دمشق و عثمان بن‌ولید والی حمص بودند (یعقوبی، ۲، ۳۲۱). هم‌چنین ولید بن‌عبدالملک، عمر بن‌عبدالعزیز را والی مدینه کرد (یعقوبی، ۲، ۲۸۳). بنابراین، والیان، حاکمان و استان‌داران، بیشتر از خاندان اموی یا از وابستگان آنان بودند. نامی از افراد برجسته قبایل رقیب فهرست نام‌های این حاکمان و والیان به چشم نمی‌خورد. افراد شایسته عرب از قبیله همدان، قبیله بنی‌هاشم، قبیله ربیعه و...، ز حاکمیت برکنار بودند.

ابوزهره از حسن بصری نقل می‌کند: چهار خصلت در معاویه بود که تنها یکی از آنها برای گناه بزرگ بودن کافی است: ۱. منصوب کردن افراد سفیه به حاکمیت بر مردم؛ ۲. برگزیدن یزید به خلافت؛ ۳. ادعای برادری با زیاد بن‌ابیه؛ ۴. کشتن حجر بن‌عدی (ابوزهره، ۹۷). سرچشمه این کارها را می‌توان قومیت‌گرایی و منافع قومی و عناد با قبایلی مانند بنی‌هاشم دانست. بنی‌امیه با قبیله بنی‌هاشم سخت معاند بودند و از

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.4.0]

این‌رو، افراد آنان و پیروانشان را آزار و شکنجه می‌کردند یا می‌کشتند.

ولهوزن درباره گزارش ابومخنف درباره روی‌داد کربلا می‌گوید: «آنچه در این گزارش برجسته و نمودار است این است که تمام تلاش اشراف کوفه در جهت حفظ پایگاه‌های اقتصادی ـ اجتماعی‌شان و حراست از منافع درون شهری ـ قبیله‌ای‌شان بوده است و علی‌رغم داشتن تمایلات ضد حکومتی، نفوذ و اعتبارشان را در خدمت رژیم اموی قرار دادند تا آرامش قبایل پایدار بماند (ولهوزن، ۱۳۷۵: ۱۶۹).

والیان نیز پیشه‌های مهم را به نزدیکانشان می‌سپردند. برای نمونه، عمرو بن‌عاص از بزرگان بنی‌امیه و والی مصر در دوره حاکمیت معاویه، بستگان خود را به مشاغل مهمی گمارد. «در این سال (۴۱ هجری) عمرو بن‌عاص پسر خاله خود عقبة بن‌نافع بن‌عبد قیس را به فرمان‌روایی افریقیه بر گماشت» (ابن‌اثیر، ۱۳۸۲: ۵/ ۲۰۳۵ – ۲۰۳۶). پس از مرگ عمرو بن‌عاص، معاویه عبیدالله بن‌عمرو عاص را به جای نشاند و پس از زمانی او را عزل کرد و برادرش عتبة بن‌ابی‌سفیان را به ولایت بر مصر گمارد (یعقوبی، ۲/ ۲۲۲).

زیاد در اداره حکومت بسیار مؤثر بود. معاویه او را پسر ابوسفیان خواند و مقام‌های مهمی را به او و بستگانش واگذارد «... به سال ۴۵ (۶۶۵ م)، زیاد بن‌ابیه فرماندار بصره شد» (ابن‌اثیر، ۱۳۸۲: ۵/ ۲۰۳۴). هم‌چنین حکومت فارس که در تسلط بصره بود، به دست زیاد بن‌ابیه افتاد (ابن‌خلدون، ۱۳۸۳: ۵/ ۵). مناصب و مشاغل مهم در این قوم دست به دست می‌شد و از پدران به پسران می‌رسید. طبری می‌گوید: «و معاویه خواست که زیاد را برکشد به مرتبت و از کوفه تا بصره به زیاد داد ... و چون زیاد بمرد، معاویه کوفه و بصره و خراسان، عبیداللّه پسرش را داد» (طبری، ۱۳۸۰: ۶۹۰ـ۶۹۲).

هنگامی که ابن ابی‌سفیان فرمان‌روای مدینه بود و عمرو بن‌سعید بن‌العاص فرمانروای مکه، عبیدالله بن‌زیاد حاکم بصره و نعمان بن‌بشیر حاکم کوفه بود (ر.ک: ابن‌خلدون، ۱۳۸۳: ۲/ ۳۳)، اما گویی یزید دوست می‌داشت که دیگری را به جای نعمان بگمارد. ولهوزن می‌نویسد: «اما وقتی یزید بن‌معاویه راه و رسم نعمان را فهمید، بنا به مشورت سرجیوس او را از مقام استانداری کوفه بر کنار و شخصی که احتیاط و تقوا سرش

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.4.0]

نمی‌شد، به جای وی گمارد؛ یعنی عبیدالله بن‌زیاد استاندار بصره» (ولهوزن، ۱۳۷۵: ۱۵۰). هنگامی که عبدالرحمان بن‌زیاد از معاویه درباره حکومت بر سرزمینی درخواست کرد (۵۹ ق)، معاویه به او گفت: «بر بصره و خراسان برادرت عبیدالله است و در سجستان عباد برادر دیگرت و من راهی نمی‌بینم جز اینکه تو را با برادرت عبیدالله در کار شریک کنم» (ابن‌خلدون، ۱۳۸۳: ۲/ ۲۸). او معاویه فرزند ام‌الحکم را به فرمانداری کوفه فرستاد (۵۸ ق) «ابن ام‌الحکم خواهرزاده معاویه بود» (ابن‌خلدون، ۱۳۸۳: ۲/ ۲۸). «معاویه مروان بن‌حکم را به فرمانداری مدینه برگماشت و خالد بن‌عاص بن‌هشام را فرمانروایی مکه بخشید. مروان از عبدالله بن‌حارث بن‌نوفل خواست که سرپرست دستگاه دادگستری او باشد» (ابن‌اثیر، ۱۳۸۲: ۵ / ۲۰۳۷).

بنابراین، پیشه‌های مهم در دستان امویان و هم‌پیمانان آنان می‌گشت و هر یک منصبی داشت و هویت قومی آنان مانع توجه‌شان به دیگر اقوام بود. انتساب قبیله‌ای نخستین معیار انتخاب حاکمان نزد آنان به شمار می‌رفت و فرصت‌ها و امکانات تنها در دست آنان بود و قبایل مخالف از آنها بی‌بهره می‌ماندند. حجاج بن‌یوسف ثقفی از والیان بنی‌امیه، به گفته همه مورخان بسیار سفاک و سفاح بود (زرکلی، ۱۹۸۴: ۲/ ۱۶۸). او در دوره عبدالملک و ولید بر عراق حکم می‌راند و در دوره مروان والی مکه، مدینه، طائف و عراق بود (همان). حجاج اختیارات تام داشت. دوستان و بستگان خود را به مشاغل مهم منصوب می‌کرد؛ چنان‌که قتیبه بن‌مسلم باهلی را به عاملیت در خراسان گماشت (ابن‌اثیر، ۱۴۰۷: ۴/ ۲۴۱). هم‌چنین خالد بن‌عبدالله قسری والی عراق در دوره ولید و هشام بن‌عبدالملک (ابن اثیر، ۱۴۰۷: ۴/ ۳۷۰) از بستگان حجاج بود. یوسف بن‌عمر ثقفی حاکم عراق در دوره هشام بن‌عبدالملک (ابن اثیر، ۱۴۰۷: ۴/ ۴۲۶) نیز از بستگان حجاج به شمار می‌رفت. محمد بن‌قاسم از دیگر خویشاوندان حجاج، در دوره ولید بن‌عبدالملک والی سند بود (بلاذری، ۱۳۹۸ ق: ۳۳۲).

اینکه افراد نه بر پایه شایستگی و کاردانی و توانایی‌شان، بلکه تنها بر اثر خویشاوندی و ارتباطات قومی خود صاحب مشاغل و مناصب مهم شوند، از نشانه‌های روشن قومیت‌مداری است و این پدیده در دوران حاکمیت امویان رواج داشت. سرداری و فرماندهی سپاه نیز از مشاغل مهم و حساس بود که بنی‌امیه می‌کوشیدند آن را در دست

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.4.0]

خودشان نگاه دارند. فرماندهان جنگ‌ها و فتوحات از نزدیکان و وابستگان اموی بودند. بسر بن‌ارطاة قرشی از نزدیکان و دوست‌دارن معاویه و دشمن سرسخت علی(ع) و قاتل بسیاری از شیعیان بود. او به فرمان معاویه سپاهیانی را فرماندهی می‌کرد که برای قتل شیعیان و هواداران علی(ع) به مناطق مختلف گسیل می‌شدند. شمار فراوانی از همدانیان و خزاعه و یمنیان بر اثر هجوم او به مناطق شیعه‌نشین، کشته شدند (مروج الذهب، ۱۳۸۵: ۳/ ۲۲). او نیز در یورش به روم، فرمانده لشکر اعراب بود. ضحاک بن‌قیس قرشی والی کوفه (۵۳ ق) از دیگر فرماندهان نظامی بنی‌امیه به شمار می‌رفت که در فتح دمشق شرکت کرد و از همراهان معاویه در جنگ صفین بود. او نیز همچون ارطاة از فرماندهانی مأمور به قتل شیعیان در مناطق مختلف بود.

حجاج از فرماندهان لشکریِ عبدالملک و به فرمان او به قتل عبدالله بن‌زبیر مأمور بود که با لشکری بزرگ به حجاز رفت (زرکلی، ۱۹۸۴: ۲/ ۱۶۸). عبیدالله بن‌زیاد معروف به ابن‌مرجانه به فرمان یزید، از فرماندهان جنگ با حسین بن‌علی(ع) بود. هم‌چنین فرماندهی سپاه مروان برای تصرف کوفه به او سپرده شد و در برابر خوارج قیام کرد و شمار فراوانی را از آنان کشت (زرکلی، ۱۹۸۴: ۴/ ۱۹۳). قتیبه بن‌مسلم، از فاتحان سجستان و خوارزم و بخارا و بخشی از مدائن، از دل‌بستگان خاندان اموی بود. پدرش نزد یزید جایگاه والایی داشت و خود نیز از والیان دوره اموی بود (ر.ک: زرکلی، ۱۹۸۴: ۵/ ۱۸۹). فرماندهان بر پایه وابستگی‌های قومی گزینش می‌شدند. البته بسیاری از لشکرکشی‌ها و جنگ‌های آنان به انگیزه‌های قومی صورت می‌گرفت و مطالبات قوم و قبیله‌ای قریش عربی را دنبال می‌کردند، اما ابطال عرب دیگر اقوام، با آنان هم‌سو نبودند یا از دشمنان آنان به شمار می‌آمدند تا چه رسد که با آنان یار و همراه باشند یا جایگاهی در حاکمیت و فرماندهی بگیرند.

۳. قومیت‌گرایی در مجریان امور دینی

امویان بیشتر بر امامت عرب اصرار می‌کردند. برای نمونه، حجاج شایستگی امامت نماز را تنها از آنِ عرب می‌دانست و هیچ غیر عربی در این زمینه حقی نداشت (عبدربه، ۱۳۸۴: ۲۳۳). گفته‌اند نافع بن‌جبیر بن‌مطعم در نماز به کسی از موالی اقتدا کرد. به او اعتراض کردند که چرا چنین کردی؟ او پاسخ گفت: خواستم که با نماز خواندن پشت

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.4.0]

سر او در برابر خدا تواضع کنم (ر.ک، ابن عبد ربه، ۱۳۸۴ ق: ۳/ ۴۱۲– ۴۱۳). اصل این بود که موالی از امامت نماز جماعت محروم باشند و هیچ عربی در نماز بـه غیـر عـرب اقتدا نکند. جامعه بر اثر تبلیغات گسترده قومیت‌مداری پذیرفته بود که غیر عرب درباره کارهای مهم شایستگی ندارد.

قضاوت از مشاغل مهمی بود که غیر عربان بدان دست نمی‌یافتند و مردم چنـان ایـن واقعیت را پذیرفته بودند که حتی اگر گاهی غیر عربی به فرمان حاکمی به شغل مهمـی منصوب می‌شد، او را نمی‌پذیرفتند و درباره گماردن فردی عرب بدان شغل درخواست می‌کردند. قضاوت نیز تنها در دست عربان بود و غیر عرب را به قضاوت نمی‌پذیرفتند. برای نمونه، هنگامی که حجاج، سعید بن‌جبیر را به قضاوت در کوفه منصوب کرد، اهل کوفه او را نپذیرفتند و گفتند: کسی جز عرب شایستگی قضاوت ندارد. بنابراین، حجاج برده بن‌ابی‌موسی اشعری را به قضاوت گمارد و از او خواست کـه بـا سـعید بـن‌جبیـر درباره قضاوت مشورت کند (ابن‌خلکان، ۱۳۹۸: ۳۷۳). ابا بـرده از وابسـتگان و پیـروان اموی بود که پس از مردن شریح، قاضی کوفه، بـه منصـب قضـاوت رسـید، امـا سـعید بن‌جبیر از سیاهان مسلمان بود؛ یعنی کسانی که به «زنگـی» معـروف و از آفریقـا آمـده بودند. مقام قضاوت تنها در دست عربان و نزدیکـان و خویشـاوندان خلفـا و حاکمـان برای نشستن بر کرسی قضاوت از دیگران اولا بودند. «زیاد، عبدالله بـن‌فـضـالـة الیثـی را سپس برادرش عاصم و از آن پس زرارة بن‌عـوفی را بـدان مقـام (قضـا) گماشـت؛ [زیرا] خواهر زراره، زن زیاد بود (ابن‌خلدون، ۱۳۸۳: ۲/ ۱۲).

٤. رفتـار بـا بـنی‌هـاشم و پیـروانـشان

قبیله‌گرایی امویان موجب شد که حقوق قبایل فراوانی نادیده گرفته شود و بر کسـان پرشماری ستم برود. نادیدن حقوق قبایل کاری عـادی شـمرده می‌شـد؛ چنان‌کـه حتـی جامعه آن روز بر اثر تبلیغات گسترده امویان، آن را پذیرفته بـود. خانـدان پیـامبر(ص)، شریف‌ترین و نزدیک‌ترین خاندان‌ها به پیامبر به شمار می‌رفت کـه از دشـمنی بنی‌امیـه مأمون نماند. عداوت با قبیله بنی‌هاشم شدیدتر و بیشتر و قوم‌گرایی سـاده، فراتـر بـود. امویان وجود و حضور خود را جز با مخالفت و لعن و سب علی(ع) ممکن نمی‌دیدند؛ چنان‌که از مروان حکم درباره احادیث جعلی درباره حضرت پرسـیدند و او گفـت: «لا

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.4.0]

یستقیم لنا الامر الا بذلک» (بلاذری، ۱/ ۱۸۴). معاویه مقید بود کـه در خطبـه‌های خـود علی(ص) را لعن کند. خلفای دیگر اموی نیز چنین می‌کردند. امویان به رفتـار بـدی بـا پیروان و نزدیکان آن حضرت دست می‌زدند. برای نمونه، به‌رغم اینکه شریح به ایمان و صلاح حجر بن‌عدی شهادت داد، او و یارانش را تنها به جرم دفـاع از علـی(ع) کشـتند (ابن‌خلدون، ۱۳۸۳: ۲/ ۱۹ـ۲۰). حجر بن‌عدی از یمنی‌ها و یاران علـی(ع) بـود کـه در دوره استان‌داری زیاد در کوفه به اعتراض برخاست و قتل او بـه خشـم قبایـل فراوانـی انجامید (ر.ک: ولهوزن، ۱۳۷۵: ۱۵۰– ۱۴۳). جـرم حُجـر تنهـا ایـن بـود کـه می‌گفـت پای‌بندی به تعهدات صلح لازم است و یکی از ایـن تعهـدات بـدگویی نکـردن دربـاره علی(ع) بود. گفتنی است که حجر از اصحاب پیامبر(ص) و از قبیله سرشناس کنده بود و از این‌رو، قتل وی به اعتراضات گسترده مردم انجامید. حتی عایشه نیز که حجر را در جنگ جمل کنار علی(ع) دیده بود، به کشتن وی اعتراض کرد (طبری، ۴/ ۲۰۸).

سیاست‌های خشن و ناجوان‌مردانه ضد بنی‌هاشم در دوران یزید بس فزونی گرفت تا اینکه ناگوارترین حادثه تاریخ شیعه رقم خورد؛ یعنی هنگامی که حسین بن‌علـی(ع) بـا یزید بیعت نکرد، عبیدالله بن‌زیاد، سعد بن‌ابی‌وقاص را به فرماندهی و آغازگری جنگ با او برگزید. عمر بن‌سعد ابی‌وقاص در ماجرای کربلا با لشـکری چهـار هـزار نفـری، بـا حسین بن‌علی(ع) جنگید (ر.ک: ولهوزن، ۱۳۷۵، ۱۶۱) و حسین بن‌علی(ع) و یارانش را کشت. شعار و هدف حسین بن‌علی(ع) در همه مراحل قیامش، دین‌گرایـی و تأکیـد بـر هویت دینی بود، اما تقابل و منازعه بنی‌امیه از اولویت‌هـای قـومی و اصـرار بـر حفـظ حکومت یزید سرچشمه می‌گرفت. بنی‌امیه لکه ننگی از خود بر دامن تـاریخ بـر جـای گذاشتند که هیچ گاه از خاطره‌ها محو نخواهد شد. سیاست قتل، لعـن و سـب خانـدان پیامبر و رفتار خشن با آنان تا زمان عمر بن‌عبد العزیز دنبال می‌شد. عمرو بن‌عبد العزیـز به‌رغم اینکه غاصب خلافت بود، تا اندازه‌ای کوشید حقوق بنی‌هاشم را پاس دارد.

زید بن‌علی نیز از خاندان بنی‌هاشم بود که در برابر امویان قیام کرد. او هدف قیـامش را دعوت به کتاب خدا و سنت رسول(ص) و جهاد با ظالمانی می‌دانسـت کـه حقـوق خاندان پیامبر(ص) را غصب کردند، اما بـه سـبب پیـروی از اهل‌بیـت(ع) سـخت‌ترین شکنجه‌ها را بر او روا داشتند و سرانجام ولید خلیفه امـوی فرمـان داد کـه جسـدش را

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.4.0]

بسوزانند و خاکسترش را به دریا بریزند (بلاذری، ۱۹۷۷ م: ۲۵۷).

از دیگر رویدادهای تلخ تاریخ، واقعه «حرّه» در مدینه است؛ زمانی که عثمان بن‌محمد بن ابی‌سفیان بن‌عم عامل یزید در آن‌جا و مسلم بن‌عقبه از امیران وی فرمان یافتند تا سه روز مردم را بکشند و اموالشان را غارت کنند (ابن‌کثیر ۱۴۰۸: ۸/ ۲۳۸ –۲۴۱). این قتل و کشتار جز به انگیزه نابودی شیعیان و دوستدارن علی(ع) صورت نگرفت.

۵. قومیت‌گرایی عربی در اداره مناطق غیر عرب

امویان هر جایی را تصرف می‌کردند، خود اداره آن‌جا را به دست می‌گرفتند. اداره خراسان، ری، سیستان، سند، قالیقلا، تفلیس و دیگر مناطق به دست آنان بود و یادآوری نام همه والیان و استانداران آنها از چارچوب این نوشتار فراتر می‌رود. بنابراین، تنها به نمونه‌هایی از آنان اشاره می‌شود:

زیاد استاندار عراق بود. عاملان خراسان را استاندار عراق تعیین می‌کرد. ابن‌خلدون می‌گوید: زیاد خراسان را به چهار بخش تقسیم کرد و ولایت هر بخش را به کسی از مردان عرب داد. اُمیر بن‌احمر الیشکری، خلید بن‌عبد الله الحنفی، قیس بن‌الهیثم و نافع بن‌خالد الطاحی ولایت این مناطق چهارگانه را برعهده داشتند (ر.ک: ابن‌خلدون، ۱۳۸۳: ۲/ ۱۲). هم‌چنین ولایت خراسان در دوره عبدالملک مروان در دست امیه بن‌عبدالله اموی بود (زرکلی، ۲/ ۲۳). سیستان منطقه‌ای غیر عربی شمرده می‌شد که اعراب آن را اداره می‌کردند. «در این سال (۴۳ ق) عبد الله بن‌عامر، عبد الرحمان بن‌سمره را به فرمان‌داری سیستان برگماشت» (ابن‌اثیر، ۱۳۸۲: ۵ / ۲۰۵۷). شمال آفریقا از دیگر مناطق مفتوح اعراب بود. «عمرو بن‌عاص، پیش از وفات خود عقبة بن‌نافع بن‌عبد قیس پسر خاله‌اش را به حکومت بر آفریقا گماشته بود» (ابن‌خلدون، ۱۳۸۳: ۲/ ۱۵). هم‌چنین به گفته ولهوزن، عمر بن‌سعد ابی‌وقاص به فرمان ابن‌زیاد استانداری ری را بر عهده داشت (ر.ک: ولهوزن، ۱۳۷۵: ۱۶۱).

تفلیس را نیز امویان گرفتند و تفلیسیان در این زمان درگیری عبدالملک و زبیریان و ضعف آنان را مغتنم شمردند و سر به شورش برداشتند، «اما پس از چندی شورش آنها سرکوب گردید و پس از آن به دست حُکام اموی اداره می‌گردید» (بلاذری، ۱۴۰۴:

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.4.0]

۲۰۷- ۲۰۸).

مناطق در دست حاکمیت امویان را به پنج استان می‌توان تقسیم کرد که بیشتر عاملان و والیان آنها، از عربان به‌ویژه عربان اموی بودند. برخی از برجسته‌ترین عاملان حجاز، یمن و مناطق مرکزی عربستان چنینند: سعید بن‌عاص از امویان قریشی (ر.ک: زرکلی، ۱۹۴۸: ۹۶)، مروان بن‌حکم، از مروانیان و ولید بن عقبة اموی قریشی، عمرو بن‌عاص بن‌وائل سهمی قرشی و عتبة بن‌ابی سفیان و عبدالعزیز بن‌مروان، از عاملان مصر (سُفلا و عُلیا).

معروف‌ترین استان‌داران عراق عرب و عراق عجم (ایران، عمان، بحرین، کرمان، سیستان، کابل، خراسان، سند و بخشی از پنجاب) چنین بودند: مغیرة بن‌شعبه و زیاد بن‌ابیه و حجاج بن‌یوسف ثقفی و عبید الله بن‌زیاد. عاملان خراسان و سند را استان‌دار عراق تعیین می‌کرد؛ یعنی کسانی مانند سلم بن‌زیاد بن‌ابیه، یزید بن‌مهلب (ازدی)، قتیبة بن‌مسلم باهلی و سعد بن‌اسلم. جراح بن‌عبدالله حکمی از اشراف دمشقی الاصل (زرکلی، ۱۹۸۴: ۲/ ۱۱۵) و مروان آخرین خلیفه اموی، بر ارمنستان و آذربایجان و بخش‌هایی از آسیای صغیر حکم می‌راندند و افرادی همچون یزید بن‌ابی‌مسلم ثقفی، عقبة بن‌نافع بن‌عبدالقیس اموی، حسان بن‌نعمان بن‌عدی ازدی و عبیدة بن‌عبد الرحمن سلمی ثعلبی، استان‌دار سیسل، آفریقا و اسپانیا بودند.

پی‌آمدهای قومیت‌گرایی امویان بر جامعه

۱. برتری دادن عرب بر عجم

فتوحات عرب در دوره خلفا به بحث فضیلت عرب بر عجم دامن زد. این مباحث در دوران اموی گسترده‌تر شد. گروه‌های فراوانی از غیر عرب دعوت اسلام را پاسخ گفتند. این تازه‌مسلمانان شعار برابری و تساوی اسلام را شنیده بودند و انتظار داشتند که با آنان همچون دیگر مسلمانان رفتار شود. عربان خود را پیروز و برتر می‌دیدند و ابزار قدرت را در دست داشتند. بنابراین، عزیزان نزد ایشان خوار و اقویا، ضعیف شدند ...؛ پس از جایگاه برتری و تسلط و تبختر با مردم رفتار می‌کردند (عاملی، ۱۴۱۴: ۱۱۲).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.4.0]

۲. رواج تحقیر و تبعیض در جامعه

جامعه به صورت طبیعی از حاکمان تأثیر می‌پذیرد و کنش و واکنش‌های حاکمان، به شیوه‌ای رایج در جامعه بدل خواهد شد. عرب خود را در سطح جامعه برتر از غیر عرب می‌دانست و خود را محق می‌دید که حقوق غیر عرب را زیر پا بگذارد. تعامل اجتماعی عربان با غیر عربان، بر این دعوی به خوبی گواهی می‌دهد. برای نمونه، عربان تا دوره پیدایی دولت عباسیان هر گاه کسی را موالی در بازار می‌دیدند، بار خود را بر دوش او می‌گذاردند و موالی نمی‌توانستند بدین شیوه اعتراض کنند (امین، ۲۵). عربان خود را محق می‌دانستند که موالی را به بردگی بگیرند و آنان را استثمار کنند یا «هر گاه بعضی از اعراب به جنازه‌ای بر می‌خوردند، می‌پرسیدند این مرده که بوده است؟ اگر گفته می‌شد از قریش بوده، می‌گفتند: «واقوماه؛ آه خویشانم مردند»، [اما] اگر گفته می‌شد از عرب بوده، فریاد می‌زدند: «وا بلدتاه؛ هم‌شهری ما رفت» و اگر خبر می‌رسید که از موالی بوده، می‌گفتند: باکی نیست؛ جزء اموال الاهی است هر چه را می‌خواهد می‌برد و هر چه را می‌خواهد می‌گذارد (ر.ک: عبدربه، ۱۳۸۴: ۳/ ۴۱۳).

عربان خود را از دید حسب و نسب برتر از دیگر اقوام می‌دانستند. اسلام با این روش مبارزه کرد و تقوا و ایمان را معیار برتری افراد بر یک‌دیگر خواند، اما این خوی عربیِ جاهلی در بنی‌امیه ماند؛ چنان‌که خود را برترین افراد جامعه می‌دانستند و دیگران را ارزش‌مند و معتبر نمی‌شمردند. آنان موالی را «علوج»؛ یعنی خدانشناس و نادانان می‌خواندند و کنیه‌ای را درباره آنان به کار نمی‌بردند (ر.ک: زیدان، ۱۳۶۹: ۲۲۸). کنیه، ویژهٔ عربان بود که از دید خودشان نسب و شرافت برتری داشتند و غیر عربان تنها با نام‌ها و لقب‌ها خوانده می‌شد؛ یعنی شایسته داشتن کنیه، نبودند.

موالی نومسلمان در دوره بنی‌امیه از کسانی بودند که از این تبعیض سخت رنج می‌بردند و می‌دانستند که اسلام حق همه انسان‌ها را در سنجش با یک‌دیگر، برابر می‌داند و همه را با یک چشم می‌نگرد، اما حکومت بنی‌امیه (نظام سیاسی آن روز)، موالیان را کوچک می‌شمرد و آنان را از حقوق انسانی‌شان محروم می‌کرد. «اکثر موالی به لحاظ اصالت و زبان، ایرانی بودند که به عنوان اسیر به کوفه آمده و در آن‌جا به اسلام گردن نهادند و موقعیت بسیار پستی داشتند، اما پس از قبول اسلام، دیگر در

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.4.0]

سلک غلامان نبودند، ولی همچنان زیر سرپرستی صاحبان عربشان باقی ماندند و محتاج حمایتشان بودند. وظیفه موالی بود که به صاحبانشان خدمت کنند. نقش والی در جنگ و صلح، یک نقش فرعی بود. حقوقی که اسلام به آنان اعطا کرده بود بیش از آن چیزی بود که صاحبان عربشان به آنها می‌دادند» (ولهوزن، ۱۳۷۵: ۱۹۲ـ۱۹۳).

ممنوعیت ازدواج عرب با موالی، از دیگر نمونه‌های تحقیر موالی بود؛ چنان‌که حتی اگر عربی با عجمی ازدواج می‌کرد، به جدایی زن و شوهر از یک‌دیگر حکم می‌کردند. آنان بر عربیت خود تعصب می‌ورزیدند و رخصت نمی‌دادند که کنیززادگان بر آنان حکومت کنند. بنی‌امیه زادهٔ کنیز را خلیفه و حاکم نمی‌کردند و او را در خور حکومت بر عرب نمی‌دانستند (امین، ۱/ ۲۵؛ ابن‌عبد ربه، ۱۳۸۴ ق: ۱۳۰– ۱۳۱). برخی از حاکمان اموی خود کنیززاده بودند، اما تنها بر اثر اموی بودن، از حق حاکمیت برخوردار بودند.

زید با این سیاست سخت مبارزه کرد. آن‌گاه که هشام بن‌عبدالملک، زید بن‌علی بن‌الحسین را به دلیل «ابن اَمه» بودن از مسئولیت‌پذیری منع کرد، زید با استناد به بعثت و پیامبری اسماعیل(ع) که کنیززاده بود، به مخالفت با هشام پرداخت (مسعودی، ۱۹۶۵: ۳/ ۲۰۶؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۵/ ۲۳۲). ایجاد شهرهای عربی خالص با ویژگی‌های عربی، از سیاست‌های رایج امویان بود. حجاج بر پایه این سیاست (آمیخته نشدن عرب با عجم)، فرمان داده بود که نام روستای افراد بر دستانشان نوشته شود و هر کسی را به روستای خودش بازگردانند و موالی میان عربان نباشند (حنبلی، ۱/ ۱۰۹؛ ابن‌عبد ربه، ۱۳۸۴ ق: ۳/ ۳۱۶).

۳. ظلم و اجحاف درباره شهروندان

کسی از پیروان بنی‌امیه، علت سقوط حکومت امویان را ظلم آنان به رعیت و عمل بر پایه هوس‌هایشان دانسته و گفته است: «ما به هوس‌های خویش از انجام کارهای لازم بازماندیم و بر رعیت ستم کردیم که از انصاف ما نومید شدند و آرزومند سقوط ما بودند» (ابراهیم حسن، ۱۳۵۷: ۳۱). جرجی زیدان نیز به تفاوتی در حکومت امویان با حکومت عباسیان اشاره می‌کند و می‌گوید: حاکمان اموی به غیر عرب ستم می‌کردند: «فرق دولت بنی‌امیه با دولت عباسیان آنکه امویان یک حکومت عربی متعصب (در

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.4.0]

عربیت) تشکیل دادند و غیر عرب را از هـر جهـت پسـت و زبـون سـاختند» (زیـدان، ۱۳۶۹: ۲۲۷).

بنی‌امیه موالی را به پرداخت جزیه و مالیات وامی‌داشتند که این نیز به تحقیـر مـوالی می‌انجامید و فشار اقتصادی فراوانی بر آنان تحمیل می‌کرد. موالی تازه‌مسلمان در دوران امویان هرگز از وضع خود خشنود نبودند؛ زیرا از سویی شهروندان درجـه دوم شـمرده می‌شدند و جایگاه اجتماعی و حقوقی درخوری نداشتند؛ چنان‌که آنان را برده می‌دیدند و از سوی دیگر، وضع اقتصادی خوبی نداشتند. درآمد حکومت پیش از ایـن، بیشـتر از طریق نامسلمانان در قالب جزیه و خمس و غنایم جنگی فراهم می‌آمد، امـا بـا کـاهش سرعت فتوحات، خمس غنائم جنگی نیـز سـخت فروکاسـت. از سـوی دیگـر، شـمار فراوانی از نامسلمانان آرام‌آرام به اهل ذمه مسلمان بدل شدند و بنابر قانون اسلام، دولت حق نداشت از آنان جزیه بگیرد. امویان تصمیم گرفتند به‌رغم مسلمان شدن غیر عربـان، همچون گذشته از آنان مالیات، جزیه و خراج بستانند. این مسـئله مـوالی نومسـلمان را خوار و فشار مالی فراوانی بر آنانتحمیل می‌کرد. بنابراین، حقوق اجتماعی و انسـانی در عهد بنی‌امیه، از قانون اسلامی منحرف شد و آنان تعصبات قومی ـ قبیلـه‌ای و عربـی را بر قانون‌های اسلامی راجح می‌دانستند.

تبعیض و نابرابری در مناطق نومسلمان‌نشین یا مناطق مفتوحه، بیش از دیگر جای‌هـا دیده می‌شد. موالی از عدالت و برابری قـانون اسـلام دیـده یـا شـنیده بودنـد و گمـان می‌کردند که بر این قانون، تمایزی میان عرب و عجم نیست و از این‌رو، متوقـع بودنـد که حاکمان مسلمان حقوق آنان را با حقوق عربان، برابر بدانند، اما از تحقق این برابـری ناامید شدند و به شورش در برابر امویان برخاسـتند. هم‌چنـین اهـل ذمـه از بی‌عـدالتی امویان به ستوه آمده بودند. «مأمورین بنی‌امیه برای دریافت مالیـات زمـین از اهـل ذمـه بیداد می‌کردند و آنچه می‌خواستند، از آنان می‌گرفتند» (زیـدان، ۱۳۶۹: ۲۲۹). هم‌چنـین گفته‌اند که حجاج به اخراج موالی از بصره حکـم دد؛ چنان‌کـه آنـان درمانـده و بی‌پنـاه شدند (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۴/ ۴۶۵).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.4.0]

نتیجه

ساختار جامعه و تعاملات اجتماعی در شبه جزیره عربستان، بر پایه طوایف و قبایل استوار بود. قبیله‌گرایی به تخاصم و گاهی درگیری و زد و خورد میان آنان می‌انجامید. اسلام این رسم جاهلی را نپذیرفت و اعلام کرد: هیچ انسانی جز بنابر معیار تقوا، بر انسان دیگر برتری ندارد. از دید اسلام، عرب بر عجم بر یک‌دیگر برتری ندارند و قبیله‌ای را بر قبیله دیگر فضلی نیست، بلکه تمایزهای قبیله‌ای و نژادی (رنگ پوست) تنها برای شناخت یک‌دیگر پدید آمده‌اند. این رسم جاهلی همچون دیگر رسم‌های دوره جاهلیت، در زمان پیامبر(ص) تا اندازه‌ای رنگ باخت، اما امویان که پس از سی سال از رحلت رسول اکرم(ص) دوباره بر جامعه اسلامی حاکم شدند، به روش پدرانشان بازگشتند و حکومت نوپای نبوی(ص) را آسیب‌پذیر کردند. آنان قبیله‌گرایی را به جای قانون برابری‌محور اسلام نشاندند. گویی قبیله‌گرایی عرب، بر این بود که رعایت حقوق انسانی تنها در چارچوب قبیله عربی معنا می‌یابد و عجمان غیر عرب از حقوقی برخوردار نیستند. آنان قبیله قریش به‌ویژه بنی‌امیه را برترین قوم عرب و حاکمیت را حق طبیعی خود می‌دانستند. هر یک از حاکمان اموی به رسم وراثت، حکومت را به فرزندان یا برادران خود وامی‌گذارد. چهارده نفر در دوران امویان حکومت کردند که همه از تیره سفیانی و اموی (دو تیره بنی‌امیه) بودند. بیشتر والیان، استانداران، فرماندهان جنگ از نزدیکان و و ابستگان حاکمان به شمار می‌رفتند. آنان حتی می‌کوشیدند امامت نماز و قضا را تنها در دست خودشان داشته باشند. بر اثر تبلیغات و جعل احادیث، مردم پذیرفتند که قریش قوم برتر است و باید بر مردم حکم براند. از این‌رو، ساختار اجتماعی بر پایه برتری عرب بر عجم استوار شد. عجمان از حقوق اجتماعی محروم بودند و هر تحقیر و توهینی بر آنان روا بود. بنابراین، قبیله‌گرایی در دوران امویان روح تازه‌ای یافت و امویان قوم برتر و مردم به فرمان‌پذیری از آنان، ناگزیر بودند. هویت اجتماعی و دینی در دوران بنی‌امیه بسی آسیب دید و قومیت‌مداری و هویت قومی از هویت دینی اولی بود. قوم‌مداری به‌رغم کارکردهای مثبتش برای قوم، اگر تندروانه رواج یابد، انسجام اجتماعی را آسیب‌پذیر

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.4.0]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.4.0] [Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]

منابع

ـ ابراهیم حسن، حسن (۱۳۵۷)، *تاریخ سیاسی اسلام*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات جاوید.

ـ ابن اثیر، عز الدین (۱۳۸۲)، *تاریخ کامل*، ترجمه محمدحسین روحانی، تهران، نشر اساطیر.

ـ ـــــ (۱۳۸۵)، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

ـ ابن‌اعثم، کوفی (۱۴۰۶ ق)، *الفتوح*، بیروت، دارالکتب العلمیة.

ـ ابن‌خلدون، عبد الرحمان (۱۳۸۳)، *العبر تاریخ ابن خلدون*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

ـ ابن‌خلکان (۱۳۹۸)، *وفیات الاعیان*، بیروت، دار صادر.

ـ ابن‌عبد ربه (۱۳۸۴)، *العقد الفرید*، بیروت، دارالکتاب العربی.

ـ ابن‌کثیر، اسماعیل (۱۴۰۸ ق)، *البدایه و النهایه*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

ـ ابن‌منظور، محمد بن‌مکرم (۱۹۸۸ م)، *مختصر تاریخ دمشق*، دمشق، دارالفکر.

ـ ابوزهره، محمد(۱۹۷۵ م)، الامام زید، قاهره، دارالفکر العربی.

ـ اشعری قمی، سعد بن‌خلف (۱۳۶۱)، *کتاب المقالات و الفرق*، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.

ـ اگبرن، نیم کف (۱۳۸۰)، *زمینه های جامعه شناسی*، تهران، نشر گستره.

ـ امین، احمد (۱۳۵۱ ق)، *ضحی الاسلام*، قاهره، مکتبة النهضة.

ـ بغدادی اسفراینی (۱۴۱۹ ق)، *الفرق بین الفرق*، بیروت، المکتبة العصریة.

ـ بلاذری، محمد بن‌یحیی (۱۴۰۴ ق)، *فتوح البلدان*، بیروت، دار الکتب العلمیه.

ـ ـــــ (۱۹۹۶ ق)، *انساب الشراف*، دمشق، دار الیقظة

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.4.0]

العربیة.
ـ ترکمنی آذر، پروین (زمستان ۱۳۸۰) «*موقعیت اهل تشیع در ایران دوره اموی*» پژوهشنامه علوم انسانی، شماره ۳۲
ـ چلبی، مسعود (۱۳۷۵)، *جامعه شناسی نظم*، تهران، نشر نی.
ـ حنبلی، ابن العماد (۱۹۹۸ م)، *شذرات الذهب*، بیروت، المکتب التجاری.
ـ روح الامینی، محمود (۱۳۷۰)، *مبانی انسان‌شناسی*، تهران، انتشارات عطار.
ـ زرکلی، خیر الدین (۱۹۴۸ م)، *الاعلام*، بیروت، دارالعلم للملایین.
ـ زیدان، جرجی (۱۳۶۹)، *تاریخ تمدن اسلام*، ترجمه علی جواهر کلام، چاپ ششم، تهران، انتشارات امیر کبیر..
ـ شهر آشوب (بی‌تا)، *المناقب*، قم، مصطفوی.
ـ طبری، محمد بن‌جریر (۱۳۸۰)، *تاریخ‌نامه طبری*، تهران، سروش.
ـ عطوان، حسین (۱۹۸۶ م)، *الامویون و الخلافه*، بی‌جا، دارالجیل.
ـ فکوهی، ناصر (۱۳۸۱)، *تاریخ اندیشه و نظریه های انسان شناسی*، تهران، نشر نی.
ـ گیدنز، آنتونی (۱۳۷۴)، *جامعه شناسی*،منوچهر صبوری، تهران، نشر نی.
ـ لاندو، روم (۱۹۶۲ م)، *الاسلام و العرب*، تعریب منیر بعلبکی، بیروت، دار العلم للملایین.
ـ مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ ق)، *البحار*، بیروت، الوفاء.
ـ ـــــ (۱۴۰۳ ق)، *بحار الانوار*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
ـ مرتضی العاملی، سید جعفر (۱۴۱۴ ق)، *سلمان الفارسی فی مواجهه التحدی*، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
ـ مسعودی، ابو الحسن علی بن الحسین (۱۹۶۵ م)، *مروج الذهب*، بیروت، دارالاندلس.
ـ ـــــ (۱۳۸۷)، *مروج الذهب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.4.0]

ـ ناظمیان‌فرد، علی (۱۳۷۹)، *امویان و خلافت*،کتاب ماه تاریخ و جغرافیا شماره ۴۰.
ـ وکیلی، هادی (بهار و تابستان ۱۳۷۹)، «خلافت امویان و بررسی مبانی مشروعیت آن»، *علوم قرآن و حدیث (مشکات)* ، شماره ۵۴ و ۵۵.
ـ ولهوزن، یولیوس (۱۳۷۵)، *تاریخ سیاسی صدر اسلام شیعه و خوارج*، ترجمه محمودرضا افتخارزاده، قم، دفتر نشر معارف اسلامی.
ـ همام الصناعی، عبدالرزاق (۱۳۹۲ ق)، *المصنف*، بیروت، (-).
ـ یعقوبی، احمد بن‌واضح (بی‌تا)، *تاریخ الیعقوبی*، بیروت، دار صادر.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.14.4.0]